

سر انگشتهای^۱ پا اندرون مسجد دارد و^۲ حجّاج بعضی روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی پای، تبرک را،^۳ و من روی بر آن نشان^۴ نهادن واجب تر دانستم. و از باب الصفا^۵ سوی مغرب مقداری دیگر بروند باب الطوی^۶ است بدو طاق. و از آن جا مقداری دیگر بروند بیاب التمارین^۷ رسند بدو طاق، و چون از آن بگذرند باب المعامل^۸ بدو طاق. و برابر این سرای بوجهل^۹ است که اکنون مستراحست^{۱۰}. بر دیوار مغربی که آن عرض مسجدست سه درست: نخست آن گوشه‌یی که با جنوب دارد باب عروة بدو^{۱۱} طاقت، و^{۱۲} بمیانه^{۱۳} این ضلع باب ابراهیم علیه السلام است سه^{۱۴} طاق^{۱۵}. و بر دیوار شمالی که آن طول مسجدست چهار درست: بر گوشه مغربی باب الوسیط^{۱۶} است بیک طاق، چون از آن بگذری^{۱۷} سوی مشرق باب العجلة است و بیک طاق^{۱۸} و چون از آن بگذری بمیانه ضلع شمالی باب الندوة است^{۱۹} بدو طاق، و چون از آن بگذری باب المشاوره است بیک طاق، و چون بگوشه مسجد رسی شمالی مشرقی^{۲۰} درست باب بنی شیبه گویند^{۲۱}. و خانه کعبه بمیان ساحت مسجدست مربع طولانی، که طولش از شمال بجنوبست و عرضش از مشرق بمغرب، و طولش سی ارش است و عرض شانزده و در خانه سوی مشرقست. و چون در خانه روند رکن عراقی بردست راست باشد و

۱ - نپ: انگشتها. ۲ - نپ « واو » ندارد. ۳ - تبرک را در « ط » نیست.
 ۴ - نپ: آنجا. ۵ - ط: صفا. ۶ - ب، نپ: السطوی. ۷ - ب، نپ: باب التمارین. ۸ - نپ: باب المعامل (۱).
 ۹ - ب، ط: ابو جهل. ۱۰ - (در ضلع جنوبی گفت هفت درست و شش در فقط شمرد. حاشیه ب)
 ۱۱ - نپ: دو. ۱۲ - ب « واو » ندارد. ۱۳ - ط: میانه. ۱۴ - نپ: سه.
 ۱۵ - (در ضلع غربی گفت سه درست و دو در فقط شمرد. حاشیه ب) . ۱۶ - نپ: الوسیطة.
 ۱۷ - نپ: بر گذری. ۱۸ - ط: و یک طاق. ۱۹ - کلمه « است » از « نپ » است.
 ۲۰ - ط: شرقی. ۲۱ - (در ابتدای این فصل گفت که مسجد حرام راهیجده در است و فقط شانزده در شمرد و يك در دیگر که باب بنی هاشم باشد بقرا من خارجی و سیاق عبارت مفهوم شد: در هجدهم معلوم شد (کذا و ظ: نشد) کجاست و بچه اسم موسومست. حاشیه ب)
 بر ضلع شمالی نیز چهار در گفت و پنج شمرد. مصحح « ب » باین نکته توجه نکرده اند و نیز توجه نکرده که در ضلع جنوبی از هفت در يك در و در ضلع غربی از سه در يك در مذکور نیست و اینکه باب بنی هاشم را بجای یکی از این دو گرفته صحیح نمی باشد زیرا باب بنی هاشم یکی از چهار در شرقی، و بجای خود مذکورست، بنا بر این یا مسجد را نوزده در بوده است و یا یکی از دو رقم یعنی هفت (در ضلع جنوبی) و سه (در ضلع غربی) محرف است و بترتیب شش یاد و باید باشد. م. د.

رکن حجر الاسود بردست چپ . و رکن مغربی جنوبی^۱ را رکن یمانی گویند و رکن شمالی مغربی را رکن شامی گویند . و حجر الاسود در گوشه دیوار بسنگی بزرگ ترکیب کرده اند و در آنجا نشانده چنانکه چرن مردی تمام قامت بایستد با سینه او مقابل باشد .

و حجر الاسود بدرازی بدستی^۲ و چهار انگشت باشد و بعرض هشت انگشت باشد و شکش همدورست . و از حجر الاسود تا در خانه چهار ارش است . و آنجا را که میان حجر الاسود و در خانه است ملتزم^۳ گویند و در خانه از زمین بچهار^۴ ارش برترست چنانکه مردی تمام قامت بر زمین ایستاده^۵ بر عتبه رسد . و نردبان ساخته اند از چوب چنانکه بوقت حاجت در پیش در نهند تا مردم بر آن بروند و در خانه روند و آن چنانست که بفراخی ده مرد بر پهلوی هم بآنجا بر توانند رفت و فرود آمد^۶ . و زمین خانه بلندست بدین مقدار که گفته شد .

صفت در کعبه - در کعبه دریست از چوب ساج بدو مصراع ، و بالای درشش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چهاریک ، چنانکه^۷ هر دو مصراع سه گز و نیم باشد و روی در فراز^۸ هم نبشته است^۹ و بر آن نقره کاری دایره ها و کتابتها^{۱۰} نقاشی منبت کرده اند و کتابتهای^{۱۱} بزرگ کرده و سیم سوخته در رانده و این آیت راتا آخر بر آنجا^{۱۲} نوشته : « ان اول بیت وضع للناس للذی بیکه لایة » و دو حلقه^{۱۳} نقره گین^{۱۴} بزرگ که از غزنین^{۱۵} فرستاده اند بر دو مصراع در زده^{۱۶} چنانکه دست هر کس که خواهد

۱- در «نپ» الحاقبت . ۲- نپ : بدستی . نسخ دیگر : یک دستی . ۳- ط : ملرم . ۴- ط : چهار . ۵- نپ : ایستاده است . ۶- نپ : فرود . ۷- همه جا : آیند . متن احتمال حاشیه «ب» است . ۸- ط : بدان . ۹- ط : چنانچه . ۱۰- ب : و روی در و فراز ، ط : و روی در و فراز نپ : و روی در افراد (متن احتمال صورتی از در نپ است) . ۱۱- نپ (در اصل) : همه هم پشته است ؛ ۱۲- نپ (در اصل) : و کتابتهای (اصلاح هاتند متن) . ۱۳- نپ : و کتابتها . ۱۴- ط : آنجا . ۱۵- سوره آیه ۹۰ . ۱۵- نپ : دولت (کذا و بدون واو عطف . حاشیه ب) . ۱۶- ب ، نپ : نقره گین . ۱۷- ط : قره گین . ۱۸- «نپ» افزوده : بزرها (= ط : بزرها) نقره گین قوی بر بالای در (بعد این کلمات را با مداد زده است) .

بدان نرسد و دو حلقه دیگر نقره گین^۱ و خرد تر از آن هم^۲ بر دو مصراع در زده چنانکه دست هر کس که خواهد بدان رسد، و قفلی^۳ بزرگ از نقره برین دو حلقه زیرین بگذرانیده^۴ که بستن در بآن باشد و تا آن قفل برنگیرند در^۵ گشوده نشود.

صفت اندرون کعبه - عرض دیوار یعنی نخانتش شش شبرست و زمین خانه را فرش

از رخامست همه سپید و در خانه سه خلوت کوچکست^۶ بر مثال دکانها، یکی مقابل در و دو بر جانب و شمال. ستونها که در خانه است^۷ و در زیر سقف زده اند همه چوبینست چهار سو تراشیده از چوب ساج الایک ستون [که] مدورست. و از جانب شمال تخته سنگی رخام سرخست طولانی که فرش زمینست و میگویند که رسول صلی الله علیه و آله^۸ بر آنجا نماز کرده است^۹ و هر که آنرا شناسد جهد کند که نماز بر آنجا کند. و دیوار خانه همه بتخته های^{۱۰} رخام پوشیده است از الوان. و بر جانب غربی شش محرابست از نقره ساخته و بمیخ بر دیوار دوخته، هر یکی بیبالی^{۱۱} مردی، بتکلف^{۱۲} بسیار از زرکاری و سواد سیم سوخته^{۱۳}، و چنانست که این محرابها از زمین بلند ترست و مقدار چهار ارش دیوار خانه از زمین برتر ساده^{۱۴} است و بالاتر از آن همه دیوار از رخامست تا^{۱۵} سقف بتفاوت^{۱۶} و نقاشی کرده و اغلب بزر پوشیده^{۱۷} هر چهار دیوار. و در آن سه^{۱۸} خلوت که صفت کرده شد که یکی در رکن عراقیست و یکی در رکن شامی و یکی در رکن یمانی، در^{۱۹} هر بیغوله^{۲۰} دو تخته چوبین^{۲۱} بمسماز نقره بر دیوارها دوخته اند و آن تخته ها از کشتی نوح علیه السلام است هر تخته پنج گز طول^{۲۲} و یک گز عرض دارد.

۱- ب، نی : نقره گین. ۲- نی : همه. ۳- ب، ط : و قفل. ۴- نی : بگذرانند. ۵- نی (در اصل) : قفل (اصلاح مثل متن). ۶- جمله از علامت ستاره (ء) تا اینجا بخط سرخ الحاقی است در هامش «نی». ۷- نی : که. ۸- ب، نی : علیه الصلوة والسلام. ۹- ط، متن مطبوع : کرده اند. ۱۰- ب : تختهای؛ ط : بخشهای؛ ۱۱- ب، نی : بالای. ۱۲- ط : و تکلف. ۱۳- ط : سوخته نموده. ۱۴- نی (در اصل) : ساده. (اصلاح) : نهاده؛ ط : استاده. ۱۵- ط : و تا. ۱۶- نی (در اصل) : بتفاوت (اصلاح) و بتفاوت (ندا). ۱۷- متن مطبوع، پوشیده اند. ۱۸- کلمه از «ط» است. ۱۹- اصل: و در. متن احتیال حاشیه «ب» است. ۲۰- نی (در اصل): یغوله. (اصلاح): بیغوله. ۲۱- ط: چوبی. ۲۲- کلمه در «نی» نیست.

و در آن خلوت که قفای حجر الاسودست دیبای سرخ در کشیده‌اند، و چون از درخانه در روند بر دست راست زاویه‌خانه^۱ چهار سو کرده اند^۲ مقدار سه گز در^۳ سه گز و^۴ در آنجا درجه بیست که آن راه^۵ بام خانه است و دری نقره گین^۶ بیک طبقه بر آنجا نهاده، و آنرا باب الرحمة خوانند، و قفلی^۷ نقره گین^۸ بر او^۹ نهاده باشد^{۱۰}. و چون بر بام شدی دری دیگرست افکنده همچون در بامی هر دو روی آن در نقره^{۱۱} گرفته. و بام خانه بچوب پوشیده است و همه پوشش را بدیبا در^{۱۲} گرفته چنانکه چوب هیچ پیدا نیست. و بر دیوار پیش خانه از بالای چوبها کتابه بیست زرین بر دیوار آن دوخته و نام سلطان مصر بر آنجا نوشته که مکه گرفته و از دست خافای بنی عباس بیرون برده و آن العزيز لدین الله^{۱۳} بوده است. و چهار تخته نقره گین^{۱۴} بزرگ دیگر هست^{۱۵} برابر یکدیگر هم بر دیوار خانه دوخته بمسماهای نقره^{۱۶} و بر هر یک نام سلطانی از سلاطین مصر نوشته، که هر یک از ایشان بزرگوار خود آن تخته‌ها فرستاده اند^{۱۷}. و اندر میان ستونها سه^{۱۸} قندیل نقره آویخته است، و پشت خانه برخام یمانی پوشیده است که سه چون بلورست. و خانه را چهار روزن است بچهار گوشه و بر هر روزنی از آن تخته‌بی آبگینه^{۱۹} نهاده که خانه بدان روشنست و باران فرو نیاید. و ناودان خانه از جانب شمالست بر میانه جای، و طول ناودان سه گزست و سرتاسر بزر نوشته است^{۲۰}. و جامه‌بی که خانه بدان پوشیده بود سپید بود و بدو موضع طراز^{۲۱} داشت، طرازی را یک گز عرض و میان هر دو طراز ده گز^{۲۲} بتقریب، وزیر و بالا بهمین قیاس، چنانکه

- ۱ - نپ : خانه خانه (بالتکرار) (و کذا فی نپ ۵) (ظ - خانه خانه . حاشیه ب) . ۲ - ط ، ب : کرده . ۳ - نپ : و در . ۴ - نپ : (واو) ندارد . ۵ - نپ : درجیست که راه . ۶ - ب ، نپ : نقر گین . ۷ - ب ، ط : قفل . ۸ - ط : در . ۹ - نپ : باشند . ۱۰ - ط : از ... ۱۱ - نپ : بدیبای بر . ۱۲ - (کذا ، و چنین لقبی در خلفای فاطمیین نبوده است ، یا باید « العزيز بالله » باشد ، یا « العزيز لدین الله » . حاشیه ب) . ۱۳ - ب ، ط : دیگرست . ۱۴ - ب ، نپ : نقر گین . ۱۵ - ط ، متن مطبوع : فرستاده است . ۱۶ - کلمه در « ط » نیست . ۱۷ - در : نپ : بخط الحاقی است . ۱۸ - نپ : نوشته است ناودان را . ۱۹ - (« ب » در حاشیه راجع به طراز و معراب توضیحی داده است که در فهرست لغات خواهیم آورد) . ۲۰ - ط ، متن مطبوع : گز است .

بواسطه دو طرازعلو خانه بسه قسمت بود، هر يك بقياس ده گز. و^۱ بر چهار جانب جامه
 معرابهای رنگین بافته اند و نقش کرده بزر رسته^۲ و پرداخته^۳ و بر هر دیواری سه
 محراب یکی بزرگ در میان و دو کوچک بر دو طرف، چنانکه بر چهار دیوار دوازده
 محرابست. بر آن خانه بر جانب شمال برون خانه دیواری ساخته اند مقدار يك گز و
 نیم و هر دو سر دیوار تا نزدیک ارکان خانه برده چنانکه این دیوار مقوسست و چون
 نصف دایره می. و میانجای این دیوار از دیوار خانه مقدار^۴ پانزده گز دورست، و دیوار
 و زمین این موضع را^۵ مرخم کرده اند برخام ملون و^۶ منقش، و این موضع را حجر
 گویند و آب ناودان بام^۷ خانه درین حجر ریزد و^۸ در زیر ناودان تخته سنگی سبز
 نهاده است بر شکل معرابی که آب ناودان بر آن افتد، و آن سنگ چندانست که مردی
 بر آن نماز تواند کرد^۹ و مقام ابراهیم علیه السلام از خانه سوی مشرقست و آن
 سنگیست^{۱۰} که نشان دو قدم ابراهیم علیه السلام بر آنجاست، و آنرا در سنگی دیگر
 نهاده است، و غلاف چهار سو کرده که بیالای مردی باشد از حوب، بعمل^{۱۱} هر چه
 نیکوتر و طبهای نقره بر او زده^{۱۲} و آن غلاف را دو جانب بزنجیرها در سنگهای
 عظیم بسته و دو قفل بر آن زده تا کسی دست بدان نکند و میان مقام و خانه سی
 ارش است.

بشر^{۱۳} زمزم از خانه کعبه هم^{۱۴} سوی مشرقست و برگوشه حجر الاسودست و
 میانه^{۱۵} بشر^{۱۶} زمزم و خانه حبل و نشش ارش است و فراخی حاه سه گز و نیم در سه
 گز و نیم است، و آتش^{۱۷} نوری دارد لیکن نتوان خورد، و سرجاه را^{۱۸} حضرت^{۱۹} کرده اند
 از تخته های رخام سپید، بالای آن دو ارس و چهار سوی خانه زمزم آخرها کرده اند

۱- س «دار» ندارد ۲- پ رسته ۳- و او ار ر ع / و متن مطبوع است
 ۴- کلمه در «پ» نیست ۵- «دار» ندارد ۶- بی تمام ۷- س «ب» کرد
 ۸- بی سنگست ۹- «عمل آورد» ۱۰- «ط» بر آورده ۱۱- «ب» نیز
 ۱۲- کعبه در «ط» نیست ۱۳- «آب» ۱۴- «ب» در حاشیه جامع «حضیر»
 بوسیله دارد که دو بهره «انعام» خواسته آورد

که آب در آن ریزند و مردم وضو سازند . و زمین خانه زمزم را مشك چوبین کرده اند نا آب که میریزند فرو میرود . و در این خانه سوی مشرقست^۱ و برابر خانه زمزم هم از جانب مشرق خانه یی دیگرست مربع و گنبدی بر آن نهاده و آن را سقایة الحاج گویند، اندر آنجا^۲ خمها نهاده باشد که حاجیان از آنجا آب خورند. و ازین سقایة الحاج سوی مشرق خانه یی دیگرست طولانی و سه گنبد بر سر آن نهاده است و آنرا خزانه الزیت^۳ گویند، اندرو شمع و روغن و قنادیل باشد . و گرد بر گرد خانه کعبه ستونها فرو برده اند و بر سر هر دو ستون جویها افکنده و بر آن تکلفات کرده، از نقارت و نقش، و بر آن حلهها و قلابها آویخته تابشب شمعها و چراغها بر آنجا نهند و قندیل آویزند و آنرا مشاعل^۴ گویند و میان دیوارخانه کعبه و این مشاعل^۵ که ذکر کرده شد صد و پنجاه گز باشد و آن طوافگاهست و جمله خانه ها که در^۶ ساحت مسجد الحرام است بجز کعبه معظم شرفها الله تعالی سه خانه است : یکی خانه زمزم ؛ و دیگر سقایة الحاج ؛ و دیگر خزانه^۷ الزیت . و اندرونش که بر گرد^۸ مسجدست پهلوی دیوار صندوقهاست از آن هر شهری از بلاد مغرب و مصر و شام و روم و عراقین و خراسان و ماوراءالنهر و غیره و چهار فرسنگی از مکه ناحیتبست از جانب شمال که آنرا برفه گویند، امر مکه آنجا نشینند^۹ ، بالشکری که او را باشد ، و آجا آب روان و درختانست، و آن ناحینست در مقدار دو فرسنگ طول و همین مقدار عرض . و من در این سال از اول رجب بمکه مجاور بودم و رسم ایشانست که مدام در ماه رجب هر روز در کعبه بگشاید بدان وقت که آفتاب بر آید

صفت گشودن در کعبه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ - کلید^{۱۰} خانه^{۱۱} گروهی از عرب دارند

- ۱ - ص س جوی ۲ - چهار کعبه احیرت ۳ - مشاعل (سبح رده شده)
 ۴ - ب باشد ۵ - در مقدار (مقارن)
 (اصلاح ماورد من) ۶ - و آجا ۷ - مشاعل (اصلاح)
 ۸ - در میان ۹ - در مکه ۱۰ - مشاعل
 ۱۱ - در در (بخط الحاقست) ۱۲ - در ۱۳ - کو
 ۱۴ - ب ط می نشیند . ۱۵ - مس مطبوع . و فلها

که ایشان را بنی شیبه گویند، و خدمت خانه را^۱ ایشان کنند و از سلطان مصر ایشان را مشاهره و خلعت بود^۲. و ایشان را رمیسی است که کلید بدست او باشد، و چون او بیاید پنج شش کس دیگر با او باشند^۳، چون بدانجا رسند از حاجیان مردی ده بروند و آن نردبان که صفت کرده ایم برگیرند و بیاورند و پیش در نهند^۴ و آن پیر بر آنجا رود و بر آستانه بایستد و دو^۵ تن دیگر بر آنجا روند و جامه و دیبای در^۶ را باز کنند، یکسر از آن یکی ازین دو مرد بگیرد و سری مردی دیگر، همچون لبادهی^۷ که آن پیر را پیوشند که در میکشاید^۸، و اوقفل بکشاید و از آن حلقه‌ها بیرون کند و خلقی از حاجیان پیش در خانه ایستاده باشند و^۹ چون در باز کنند ایشان دست بدعا بر آرند^{۱۰} و دعا کنند و هر که^{۱۱} در مکه باشد چون آواز حاجیان بشنود داند که در حرم گشودند همه^{۱۲} خلق یکبار با آوازی بلند دعا کنند^{۱۳} چنانکه غلغله‌یی^{۱۴} عظیم در مکه افتد، پس آن پیر در اندرون شود و آن دو شخص همچنان آن جامه می‌دارند، او^{۱۵} دو رکعت نماز کند و بیاید و^{۱۶} هر دو مصراع در باز کند و بر آستانه بایستد و خطبه بر خواند با آوازی بلند و بر رسول الله^{۱۷} صلوات فرستد و بر اهل بیت او، آنوقت آن پیر و یاران او^{۱۸} بر دو طرف در خانه بایستند، و حاج در رفتن گیرند و بخانه در میروند و هر يك دو رکعت نماز می‌کنند و بیرون می‌آیند، تا آنوقت که نیمروز نزدیک آید، و در خانه که نماز کنند رو بدر کنند، و بدیگر جوانب نیز رواست^{۱۹}. وقتیکه خانه پر مردم شده بود^{۲۰} که دیگر جای نبود که در روند، مرد مرا شمردم هفتصد و بیست مرد بودند. مردم یمن که بحج آیند عامه^{۲۱} آن^{۲۲} چون هندوان

۱ - « را » در « نپ » بخط الحاقیست . ۲ - ب ، نپ : بودی . ۳ - نپ : باشد را . ۴ - نپ (باصلاح جدید) : و بیاورند و پیش در بنهند . (اصل متن) : و بیاندش در نهه (کذا بعینه) . ۵ - در « نپ » الحاقیست . ۶ - ب ، نپ : زرد . ۷ - بجز « ط » : پرده . ۸ - ط ، ب : کشاید . ۹ - ب ، ط : کشاید . ۱۰ - نپ « واو » ندارد . ۱۱ - ط : بردارند . ۱۲ - ط : هر کس . ۱۳ - نپ : هم . ۱۴ - نپ : کند . ۱۵ - نپ (در اصل) : غلبه (اصل مانند متن) . ۱۶ - بجز « نپ » : و . ۱۷ - « نپ » الله ندارد . ۱۸ - ب ، نپ : علی الصلوة والسلام . ۱۹ - « او » در « ط » نیست . ۲۰ - ب ، نپ : رواست . ۲۱ - ط : باشد . ۲۲ - ط : او .

هر يك لنگی بر بسته و موپها فرو گذاشته و ریشها بافته و هر يك كتاره^۱ قطیفی^۲ چنانکه هندوان در میان زده . و گویند اصل هندوان از یمن بوده است و كتاره^۳ قتاله^۴ بوده است ، معرب کرده اند . و در میان شعبان و رمضان و شوال روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه در کعبه بگشایند و چون ماه ذی القعدة^۵ در آید دیگر در کعبه باز نکنند .

عمره^۶ جعرانه - بچهار فرسنگی مکه از جانب شمال جایست آنرا جعرانه گویند . مصطفی^۷ آنجا بوده است بالشکری ، شانزدهم ذی القعدة^۸ از آنجا احرام گرفته است و بمکه آمده^۹ و عمره کرده^{۱۰} . و آنجا دو چاهست^{۱۱} : یکی را بئر الرسول گویند و یکی را بئر علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما . و هر دو چاه را آب تمام خوش باشد و میان هر دو چاه ده گز باشد ، و آن سنت بر جا دارند و بدان موسم آن عمره بکنند ، و نزدیک آن چاه کوه پاره ایست که بدان موضع گوها^{۱۲} در سنگ افتاده است همچو کاسه ها^{۱۳} . گویند پیغمبر^{۱۴} بدست خود در آن گوها^{۱۵} آرد سرشته است . خلق^{۱۶} که آنجا روند در آن گوها^{۱۷} آرد سرشند^{۱۸} با آب^{۱۹} آن چاهها . و همانجا درختان بسیارست هیزم بکنند^{۲۰} و نان پزند و تبرک^{۲۱} را^{۲۲} بولایتها برند . و هم آنجا کوه پاره ای بلندست که گویند بلال حبشی بر آنجا^{۲۳} بانگ نماز گفته است^{۲۴} ، مردم بر آنجا روند و^{۲۵} بانگ نماز گویند و در^{۲۶} آنوقت که من آنجا رفتم غلبه یی بود که زیادت از هزار شتر عماری در آنجا بود ، تا بدیگر چه رسد .

و از مصر تا مکه بدین راه که این نوبت آهدم سیصد فرسنگ بود و از مکه

۱ - ط ، نپ : كتاره . ۲ - کلمه در « نپ » نیست . ۳ - « واو » در « ط » نیست .
 ۴ - کلمه در « ط » نیست . ۵ - نپ : قتاله . (در تاریخ بیهقی (ضبع مصر ۲ : ۳۷۱)
 بهین لفظ « قتاله » مذکورست که شارح گوید معرب قتاله است . حاشیه ب) ۶ - ط : ذی قعدة .
 ۷ - متن مطبوع : آمد . ۸ - متن مطبوع : کرد . ۹ - ۵ ، ط ، متن مطبوع :
 چاهبست . ۱۰ - واو در « ط » نیست . ۱۱ - ط ، ب . ۵ ، « نپ » اصلاحی : گودها .
 متن از « نپ » اصلی است . ۱۲ - کذا فی « نپ » ، باصلاح جدید ، در اصل : وان کانها .
 ۳۱ - ب ، نپ : علیه الصلوة والسلام . ۱۴ - ب . ۵ ، « نپ » اصلاحی : گود ؛ ط : گودها .
 متن از « نپ » اصلی است با اصلاح قیاسی . ۱۵ - نپ : وخلق ۱۶ - ط : سرشند . ۱۷ - نپ : با آب .
 ۱۸ - نپ : کنند . ۱۹ - ب ، نپ : بتبرک . ۲۰ - ط : در آنجا . ۲۱ - است در « ط » نیست .
 ۱۲ - نپ « واو » ندارد . ۲۳ - مین مطبوع : که در : ط : در .

تا یمن دوازده فرسنگ^۱. و دشت عرفات در میان کوههای خردست چون پشته‌ها، و مقدار دشت دو فرسنگست در دو فرسنگ. در آن دشت مسجدی بوده است که ابراهیم علیه السلام کرده است و این ساعت منبری خراب ازخشت مانده است^۲ و چون وقت نماز پیشین شود^۳ خطیب بر آنجا رود و خطبه جاری کند^۴ پس بانگ نماز بگویند و دو رکعت نماز بجماعت برسم مسافران بکنند و همه در آنوقت^۵ قامت^۶ نماز بگویند و دو رکعت دیگر نماز بجماعت بکنند، پس خطیب بر شتر نشیند و سوی مشرق بروند، بیکفرسنگی آنجا کوهی خرد سنگیست که آنرا جبل الرحمة گویند، بر آنجا بایستند و دعا کنند تا^۷ آنوقت که آفتاب فرورود. و پسر شاد دل که امیر عدن بود آب آورده بود از جای^۸ دور و مال بسیار بر آن خرج کرده و آب را از آن^۹ کوه آورده و بدشت عرفات برده و آنجا حوضها ساخته که در^{۱۰} ایام حج پر آب کنند تا حاج را آب باشد. و هم این [پسر] شاد دل بر سر جبل الرحمة چهار طاقی ساخته عظیم که روز و شب عرفات برگنبد آن خانه^{۱۱} چراغها و شمعیهای بسیار بنهند که از دو فرسنگ بتوان دید. چنین گفتند که امیر مکه ازو هزار دینار بستد^{۱۲} که اجازت داد تا آن خانه بساخت.

نهم ذی الحجة سنة اثنی^{۱۳} و اربعین و اربعمائة حج^{۱۴} چهارم بیاری خدای تعالی بگذاردم^{۱۵} و چون آفتاب غروب کرد و^{۱۶} حاج و خطیب از عرفات بازگشتند و^{۱۷} يك

- ۱ - رجوع کنید بسطر ۳ صفحه ۹۰. ۲ - «ب» در حاشیه آورده: بودن این جمله (جمله «وازمصر...» در صفحه پیش) در اینجا کمال بی مناسبتی را دارد و احتمال می‌رود این جمله از موضع دیگر کتاب سهوا بوضع ما نحن فيه انتقال داده (شده) است و «نپ» نیز بعینه مثل متن است. ۳ - نپ: و بر.
- ۴ - نپ: ماندست. ۵ - جمله میان علامت ستاره و تا اینجا در «نپ» بخط الحاقی افزوده شده است. ۶ - «نپ» الحاقی (قطعا غلط و زیادی است. حاشیه «ب».) ۷ - نپ: بکنند.
- ۸ - نپ (در اصل): و هم در وقت (اصلاح): و هم در آنوقت. ۹ - «نپ» کلمه را ندارد. ۱۰ - کذافی «نپ» با اصلاح (اصل): و. ۱۱ - ط، نپ: جایی. ۱۲ - نپ: بدان.
- ۱۳ - نپ «در» ندارد. ۱۴ - ط: آنجاها. ۱۵ - ب، ط: بستید. ۱۶ - (حاشیه ب: ظ. اثنین). ۱۷ - اصل: بگذاردم. ۱۸ - ب، نپ: «واو» ندارند.
- ۱۹ - متن مطبوع «واو» ندارد.

فرسنگ بیامدند تا بمشعر الحرام و آنجا را 'مزدلفه' گویند. بنایی ساخته اند خوب به چون مقصوره که مردم آنجا نماز کنند و سنگ رجم را که 'بهمنی' اندازند از آنجا بر گیرند و رسم چنانست که آن شب یعنی شب عید آنجا باشند و بامداد نماز کنند و چون آفتاب طلوع کند بهمنی روند و حاج آنجا قربان کنند. و مسجدی بزرگست آنجا که آن مسجد را خیف گویند، و آن روز خطبه و نماز عید کردن بهمنی رسم نیست و مصطفی^۳ نفرموده است. روز دهم بهمنی باشند^۴ و سنگ بیندازند و شرح آن در مناسک حج گفته اند، دوازدهم ماه هر کس که عزم بازگشتن داشته باشد^۵ از آنجا بازگردد و هر که بمکه خواهد بود بمکه^۶ رود.

پس از آن از اعرابی شتر کرایه گرفتیم تا لحسا^۷ و گفتند از مکه تا آنجا بسیزده روز روند. و داع خانه خدایتعالی کردم روز آدینه نوزدهم ذی الحجه سنه اثنی^۸ و اربعین و اربعمائة که اول خرداد ماه^۹ قدیم بود هفت فرسنگ از مکه برفتم^{۱۰} مرغزاری بود، از آنجا کوهی پدید آمد چون براه کوه شدیم صحرا بی بود و دیبها^{۱۱} بود و چاهی بود که آنرا بشرالعسین بن سلامة^{۱۲} میگفتند و هوای^{۱۳} سرد بود و راه سوی مشرق میشد. و دوشنبه بیست و دوم^{۱۴} ذی الحجه بطائف رسیدیم، که از مکه تا آنجا دوازده فرسنگ باشد.

طائف ناحیتست بر سر کوهی، بمه خرداد چندان سرد بود که در آفتاب می بایست نشست، و بمکه خربزه فراخ بود،^{۱۵} و آنچه قصبه طائف است شهر کیست و حصاری محکم دارد و بازار کی کوچک، و جامعی مختصر دارد، و آب روان و

۱ - نپ: آنجا است. ۲ - نپ: جمار. (باصلاح که بعد زده است) : رجم را.
 ۳ - نپ: و او ندارد. ۴ - نپ: باشد. ۵ - نپ: با مکه. ۶ - نپ: لحسا.
 ۷ - (ظ: اثنین. حاشیه ب) . ۸ - کلمه ماه در نپ: العاقبت. ۹ - نپ: برفتم.
 ۱۰ - متن مطبوع: دیبا. ۱۱ - نپ: سلاقه. ۱۲ - (حاشیه ب ظ: هوا، یا: هوایی).
 ۱۳ - ب: دوام. ۱۴ - (ب در حاشیه توضیح را افزوده: نپ: کذا ایضا. یعنی تفاوت هوا بین طائف که در پیک منزلی مکه است و بین مکه باین درجه بود که در مکه خربزه فراوان بود و در طائف در آفتاب می بایست نشست).

درختان نار و^۱ انجیر بسیار داشت. قبر^۲ عبدالله بن عباس رضی الله عنه^۳ آنجا است، بنزدیک آن قصبه، و خلفای بغداد آنجا مسجدی عظیم ساخته اند و آن قبر را در گوشه آن مسجد گرفته، بر دست راست محراب و منبر، و مردم آن جا خانه ها ساخته اند و مقام گرفته.

از طائف بر فتم و^۴ کوه و شکستگی بود که^۵ میر فتم و هر جا حصار کها و دیپکها بود، و در میان شکستها حصار کی خراب بمن نمودند اعراب گفتند این خانه لیلی بوده است و قصه ایشان عجیبست^۶. و از آنجا به حصار ی رسیدیم که آن را مطار^۷ می گفتند. و از طائف تا آنجا دوازده فرسنگ بود. و از آنجا بناحیتی رسیدیم که آنرا ثریا^۸ می گفتند، آنجا خرماستان^۹ بسیار بود و زراعت میکردند با آب^{۱۰} چاه و دولاب و^{۱۱} در آن ناحیه می گفتند که^{۱۲} هیچ حاکم و سلطان نباشد و هر جا رئیس و مهتری باشد بسر خود و مردمی^{۱۳} دزد و خونی^{۱۴}، همه روز با یکدیگر جنگ و خصومت کنند و از طائف تا آنجا بیست و پنج فرسنگ میداشتند. از آنجا بگذشتیم^{۱۵} حصار بود که آن را جزع می گفتند و در مقدار نیم فرسنگ زمین چهار حصار بود، آنچه بزرگتر بود، که ما آنجا فرود آمدیم، آنرا حصن بنی نسیر^{۱۶} می گفتند. و درختهای خرما بود اندک، و خانه آن شخص که شتر از او گرفته بودیم در این جزع بود، پانزده روز آنجا بماندیم^{۱۷} خفیر نبود که ما را بگذرانند و عرب آن موضع هر قوم را حدی باشد که علف خوار ایشان بود^{۱۸} و کسی بیگانه در آنجا نتواند شدن، که هر که را که^{۱۹} بی خفیر یابند بگیرند و برهنه کنند. پس از هر قومی خفیری باشد^{۲۰} تا از آن حد

۱ - واو از «ط» است : ۲ - کلمه در «نپ» نیست . ۳ - رضی الله عنه در «ط» نیست . ۴ - نپ «واو» ندارد . ۵ - نپ ظ «که» ندارد . ۶ - ط، نپ : عجب است . ۷ - کذا ایضاً فی «نپ» (حاشیه «ب»). اما این تردید بر اساس نیست، رجوع به معجم البلدان شود . ۸ - کذا فی «نپ» در حاشیه، در متن اصلاً بیاض بوده است جای این کلمه ولی با مرکب سرخ الحاقی نوشته است : مرا . ۹ - ط، ب : خرماستان . ۱۰ - نپ : آب . ۱۱ - واو در «ط» نیست . ۱۲ - نپ : این . ۱۳ - نپ : گفتند . ۱۴ - ط، ب : مردم . ۱۵ - کذا «نپ» باصلاح جدید . اصل متن : دیوار و خونی رنگی (کذا) . ۱۶ - ب، ط : بگذشتیم . ۱۷ - نپ : نسیر . ۱۸ - ط : مانند ؛ ب : بماندم . ۱۹ - ط : باشد . ۲۰ - نپ «که» ندارد . ۲۱ - ط : باشد که .

بتوان گذشت، و خفیر بدرقه باشد، و قلاوژ نیز گویند^۱ - اتفاقاً سرور آن اعراب که در راه ما^۲ بودند، و^۳ ایشانرا بنی سواد^۴ میگفتند، بجزع آمد و ما او را خفیر گرفتیم و او را ابو غانم عبس بن البعیر میگفتند، با او برفتیم. قومی روی بما نهادند پنداشتند^۵ صیدی یافتند چه ایشان هر بیگانه را که^۶ بینند صید خوانند^۷. چون رئیس ایشان با ما بود چیزی نگفتند، و اگر نه^۸ آن مرد بودی ما را هلاک کردندی. فی الجمله در میان ایشان یکچندی بماندیم که خفیر نبود که ما را بگذراند و از آنجا خفیری دو بگرفتیم هر يك بده دینار تا ما را بمیان قومی دیگر برد^۹، قومی عرب بودند که پیران هفتاد ساله مرا حکایت کردند که در عمر خویش بجز شیر شتر چیزی^{۱۰} نخورده بودند، چه در آن^{۱۱} بادیها چیزی نیست الا علفی شور که شتر میخورد^{۱۲}، و^{۱۳} ایشان خود گمان میبردند که همه عالم چنان باشد. من^{۱۴} از قومی^{۱۵} بقومی^{۱۶} نقل و تحویل می کردم و همه جا^{۱۷} مضطره^{۱۸} و بیم بود، الا آنکه خدای تبارک و تعالی خواسته بود که ما بسلامت از آنجا بیرون آییم^{۱۹}. بجایی رسیدیم در میان شکستگی که آنرا سربا^{۲۰} می گفتند، کوهها بود هر يك چون گنبدی که من در هیچ ولایتی^{۲۱} مثل آن ندیدم. بلندی چندان^{۲۲} نی که تیر با آنجا نرسد و چون تخم مرغ املس و صلب که هیچ شقی و ناهمواری بر آن نمینمود. و از آنجا بگذشتیم. چون^{۲۳} همراهان ما سوساماری^{۲۴} میدیدند میکشند و میخوردند^{۲۵} و هر کجا عرب بود شیر شتر میدوشیدند^{۲۶}. من نه سوسمار توانستم^{۲۷} خورد و نه شیر شتر و^{۲۸} در راه هر جا درختکی^{۲۹} بود که باری داشت مقداریکه دانه ماشی

۱ - (ب) در حاشیه آورده: این جمله (و خفیر.) گویا حاشیه بوده است که بعد ها ملحق بتن شده است.) ۲ - ط: با ما. ۳ - ب، نپ: که. ۴ - ط: سواد؛ نپ: سواده. ۵ - نپ: کذا با اصلاح. اصل: چندشتر (کذا). ۶ - نپ: که ندارد. ۷ - ط: می بینند... میخوانند. ۸ - ط: ب: و گرنه. ۹ - ط: بردند. ۱۰ - نپ: هیچ. ۱۱ - ب، ط: این. ۱۲ - نپ: افزوده: و از جایهای می کنند که شتر میخورد. بعد با خط العاقی سرخ این جمله را زده است. ۱۳ - ب: و او، ندارد. ۱۴ - نپ: ط: پس. ۱۵ - نپ: قوم. ۱۶ - نپ: العاقی. ۱۷ - نپ: جای. ۱۸ - ط: خطر. ۱۹ - نپ: آمدیم (کذا). ۲۰ - ط: هر ما؛ نپ: تر با. ۲۱ - نپ: ولایت. ۲۲ - نپ: چندانی. ۲۳ - نپ: سوسمار. ۲۴ - منن مطبوع: و بخوردند. ۲۵ - نپ (در اصل): می کشند (با اصلاح جدید): میدوشیدند. ۲۶ - ط: از سوسمار توانستم. ۲۷ - نپ: و او ندارد. ۲۸ - ط: ب: درختی.

باشد از آن چند دانه حاصل می‌کردم^۱ و بدان قناعت مینمودم^۲، و بعد از مشقت بسیار و چیزها که دیدیم و رنجها که کشیدیم فلج^۳ رسیدیم، بیست و سیوم صفر^۴. از مکه تا آنجا صد و هشتاد فرسنگ بود. این فلج^۳ در میان بادیه است ناحیتی بزرگ بوده است ولیکن^۵ بتعصب خراب شده است. آنچه در آنوقت که ما آنجا رسیدیم آبادان بود مقدار نیم فرسنگ در یک میل عرض بود، و در این مقدار چهارده حصار بود، و مردمکائی^۶ دزد و مفسد و جاهل. و این چهارده حصن بدو گروه^۷ بودند و^۸ مدام میان ایشان خصومت و عداوت بود و ایشان گفتند ما از اصحاب الرسیم^۹ که در قرآن ذکر کرده است تعالی و تقدس. و آنجا چهار کاریز بود و آب آن همه بر نخلستان می افتاد و زرع ایشان بر زمینی^{۱۰} بلند تر بود و بیشتر آب از چاه میکشیدند که زرع را آب دهند. و زرع بیشتر میکردند نه بگا و چه آنجا گاو ندیدم. و ایشان را ابدک زراعتی باشد^{۱۱} و هر مردی خود را روزی بده^{۱۲} سیر غله اجری کرده باشد که آن مقدار بنان پزند و ازین نماز شام تا دیگر نماز شام همچو رمضان چیز کی^{۱۳} خورند. اما بروز خرما خورند و آنجا خرمایی^{۱۴} بس نیکو دیدم به از آنکه در بصره و غیره، و این مردم عظیم درویش و بدبخت باشند، با همه درویشی همه روزه جنگ و عداوت و خون کنند و آنجا خرمایی بود که میدون میگفتند هر یکی ده درم و خسته که در میانش بود دانگ و نیم بیش نبود و گفتند اگر بیست سال بنهند تباه نشود. و معامله ایشان بزر نیشابوری بود و من بدین فلج^{۱۵} چهار ماه بماندم بحالتی که از آن صعب تر نباشد و^{۱۶} هیچ چیز از دنیاوی بامن^{۱۷} نبود الا دوسله^{۱۸} کتاب. و ایشان

۱ - نپ : می‌کردیم . ۲ - نپ : می‌نمودیم . ۳ - ط ، متن مطبوع : بفلیج .
 ۴ - ط : صفر بود . ۵ - نپ : ولیکن . ۶ - ط : و مردمکی . ۷ - ب ، نپ :
 کرده . ۸ - ط ، ب : که . ۹ - ط : الرقیمیم ؛ متن مطبوع : الرقیم . ۱۰ - ب ،
 ط : زمین . ۱۱ - کلمه از ط ، است . ۱۲ - ط : بدو . ۱۳ - ب ، ط ، نپ (باصلاح
 جدید) : چیز کمی . متن ارد ، نپ : اصلش است . ۱۴ - ط ، ب : خرمای . ۱۵ - ط ، متن مطبوع :
 فلیج . ۱۶ - ط ، متن مطبوع : نبود . ۱۷ - ط ، ب ، نپ . ۱۸ - ط : سلسله ؛ نپ (باصلاح جدید) :
 جلد . (اصل ما ، ده ن) .

مردمی گرسنه و برهنه و جاهل بودند، هر که بنمازمی آمد البته با سپروشمشیر بود و کتاب نمیخریدند. مسجدی بود که ما در آنجا بودیم، اندک رنگ شنجرف و لاجورد با من بود، بر دیوار آن مسجد بیتی نوشتم^۲ و شاخ و برگ^۱ در میان آن بردم، ایشان بدیدند، عجب داشتند و همه اهل حصار جمع شدند و بتفرج آن آمدند و مرا گفتند که اگر محراب این مسجد را^۳ نقش کنی صد من خرما بتو دهیم، و صد من خرما نزدیک ایشان ملکی بود، چه تا من آنجا بودم از عرب لشکری با آنجا آمد و از ایشان پانصد من خرما خواست، قبول نکردند و جنگ کردند، ده^۴ تن از اهل حصار کشته شد و هزار نخل بریدند^۵ و ایشان ده من خرما ندادند، چون بسا من شرط کردند من آن محراب^۶ نقش کردم، و آن صد من خرما فریادرس ما بود، که غذا نمی یافتیم و از جان ناامید شده بودیم، که تصور نمیتوانستیم^۷ کرد که از آن بادیه هرگز بیرون توانیم^۸ افتاد، چه^۹ بهر طرف که آبادانی^{۱۰} داشت دویست فرسنگ بیابان میبایست برید مخوف و مهلک، و در آن چهار ماه هرگز پنج^{۱۱} من گندم بیابان دیدم. تا عاقبت قافله‌یی از یمامه بیامد که ادیم گیرد^{۱۲} و به لحسا^{۱۳} برد، که ادیم از یمان باین فلج^{۱۴} آرند و بتجار فروشند. عربی گفت من ترا ببصره برم، و با من هیچ نبود که بکرا بدهم^{۱۵} و از آنجا تا بصره دویست فرسنگ و کرای^{۱۶} شتر یکدینار بود. از آنکه شتری نیکو بدو سه دینار میفروختند، مرا^{۱۷} چون نقد نبود و بنسیه میبردند گفت سی دینار در بصره بدهی ترا بریم^{۱۸} بضرورت قبول کردم، و هرگز بصره ندیده بودم.

- ۱ - نپ «واو» ندارد. ۲ - نپ: بنوشتم. ۳ - ب، نپ: و برگ شاخ و
برگی. ۴ - نپ (در اصل): ما (باصلاح): را. ۵ - نپ: و ده.
۶ - ب، ط: بریدند. ۷ - ط: محراب را. ۸ - نپ: نمی توانستیم.
۹ - نپ: توانم. ۱۰ - «چه» در «نپ» نیست. ۱۱ - نپ: با آبادانی.
۱۲ - ط: چهار. ۱۳ - «نپ» کذا باصلاح، اصل متن: کرد. ۱۴ - نپ: بلحسا (بیرون و او
عاطفه). ۱۵ - ط، متن مطبوع: فلیج. ۱۶ - نپ (باصلاح): بترا دهیم. (اصل): بترا
دهیم؛ ط: بکرایه. ۱۷ - نپ: کرای. ۱۸ - نپ: و مرا. ۱۹ - س: بصره.

پس آن عربان کتابهای من بر شتر نهادند و برادرم را بر شتر^۱ نشانند و من پیاده^۲ برفتم روی بمطلع بنات النعش . زمینی هموار بود^۳ بی کوه و پشته و هر کجا زمین سخت تر بود آب باران درو ایستاده بودی^۴ و شب و روز میرفتند که هیچ جا اثر راه پدید نبود الا بر سمع^۵ میرفتند و عجب آنکه بی هیچ نشانی ناگاه بسر چاهی رسیدندی^۶ که آب بود . القمه بچهار شبانه روز بیمامه آمدیم .

بیمامه^۸ حصارى بود بزرگ و کهنه ، از^۹ بیرون حصار شهر بست و بازاری ، و از هر گونه صنایع در آن بودند ، و جامعی نیک و امیران آنجا از قدیم باز علویان بوده اند و کسی آن ناحیت^{۱۰} از دست ایشان بیرون نکرده بود^{۱۱} از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیک نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد و چهارصد^{۱۲} سوار بر نشستی ، و زیدی هذهب بودند^{۱۳} و در قامت^{۱۴} گویند : « محمد و علی خیر البشر و حی علی خیر العمل » و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند . و بدین ناحیت آبهای روانست از کاریز و نخلستان^{۱۵} . و گفتند چون خرما فراخ شود یک هزار من بیکدینار باشد ، و از بیمامه به^{۱۶} بلحسا^{۱۷} چهل فرسنگ میداشتنند ، و بزمرستان توان رفت که آب باران جایها^{۱۸} باشد که بخورند و بتابستان نباشد .

بلحسا شهر بست بر صحرا بی^{۱۸} نهاده که از هر جانب که بدانجا خواهی رفت بادیه^{۱۹} عظیم بیاید برید و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آنرا سلطان نیست ، به بلحسا ، بصره

۱ - ط ، ب : بشر . ۲ - (« ب » در حاشیه توضیح را آورده : کذا ایضا فی « نپ » و هیچ معلوم نیست که چگونه دو بست فرسنگ پیاده رفته است و چگونه با پهای شتران می رفته است ، متن ظاهراً باید قلمط باشد .) اما این توضیح زائدمی نماید ؛ چه مرد از جان نا امید شده را همراه کاروان بسوی مقصد رفتن ، هر چند پیاده باشد فوزی خواهد بود عظیم .
 ۳ - نپ : بودی . ۴ - « و او » از « نپ » است . ۵ - ب ، نپ : بود . ۶ - نپ : سمه . ۷ - ط ، متن مطبوع : برسیدند . ۸ - نپ ، ط : بیمامه . ۹ - نپ : و از . ۱۰ - « نپ » بخط العالی افزوده : را . ۱۱ - ط ، ب : از دست آنها نگرفته بود . (کلمه بیرون در « نپ » بخط الحاقیست) . ۱۲ - ب ، نپ : سیصد چهارصد . ۱۳ - کلمه در « ط » نیست . ۱۴ - نپ ، ط : اقامت . ۱۵ - ط : نخلستان زیاد دارد . ۱۶ - نپ : بلحسا . ۱۷ - ط : درغدیرها ؛ نپ (در اصل) : جایها ، (باصلاح جدید) : در جایها ، (در جاهها) (متن از نپ اصلی است . ۱۸ - اصل : صحرای (متن حدس حاشیه « ب » است) .

است . و از احسا تا بصره صد و پنجاه فرسنگست، و هرگز بصره سلطانی نبوده است که قصد احسا کند .

صفت احسا - احسا شهریست که همه سواد و روستای او^۱ حصاریست. و چهار باروی قوی از پس یکدیگر در گرد او کشیده است از گل محکم، و^۲ میان هر دو دیوار قریب یکفرسنگ باشد. و چشمه‌های آب عظیمست در آن شهر که هر یک پنج آسیاگرد باشد و همه این آب در ولایت^۳ بر کار گیرند که از دیوار بیرون نشود. و شهری جلیل در میان این حصار نهاده است، با همه آلتی که در شهرهای بزرگ باشد، در شهر بیش از بیست هزار مرد سپاهی باشد. و گفتند سلطان آن مردی بود شریف^۴ و او^۵ مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته [که] نماز و روزه از شما برگرفتم. و دعوت کرده بود آن مردم را که مرجع شما جز با من نیست. و نام او بوسعید^۶ بوده است. چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب دارید؟ گویند^۷ که ما بوسعیدی ایم^۸. نماز نکنند و روزه ندارند ولیکن بر محمد مصطفی^۹ و پیغامبری او مقر^{۱۰}ند. بوسعید^{۱۱} ایشان را گفته است که من باز پیش شما آمیم، یعنی پس از وفات. و گود او بشهر احسا اندرست، و مهدی نیکو جهت او ساخته اند. و^{۱۲} وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاه دارند، و محافظت کنند رعیترا بعدل و داد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آمیم. اکنون ایشان را قصری عظیمست که دارالملک ایشانست و تختی که شش ملک بیکجای بر آن تخت نشینند^{۱۳} و باتفاق یکدیگر فرمان دهند و حکم کنند. و شش وزیر دارند. پس این شش ملک^{۱۴} بربک تخت بنشینند و^{۱۵} شش وزیر بر تختی دیگر^{۱۶} و هر کار که باشد بکنکاج

۱ - کلمه از « ط » است . ۲ - ط : ... روستایی و ... ؛ متن مطبوع : هم سواد و روستایی و ... ۳ - ط : در . ۴ - نپ : ولایتش . ۵ - بجز « اب » : مردی شریف بود . ۶ - نپ : و آن . ۷ - ط : متن مطبوع : و گفتی . ۸ - ب ، ط : ابوسعید . ۹ - ب ، نپ : داری گوید . ۱۰ - ط : بوسعیدی هستیم ؛ نپ : که من بوسعیدیم . ۱۱ - نپ : او . ۱۲ - نپ : نشینند . ۱۳ - ط ، متن مطبوع : ملک که ۱۴ - و او در بزم نیست . ۱۵ - ط : دیگر نشینند .

یکدیگر میسازند و ایشانرا در آن وقت سی هزار بنده درم خریدند و زنگی و حبشی بود و کشاورزی و باغبانی کردند^۱ و از رعیت عشر چیزی^۲ نخواستندی^۳. و اگر کسی درویش شدی یا صاحب قرض، او را تعهد کردند تا کارش نیکو شدی و اگر زری کسی را بر دیگری بودی، بیش از مایه او طلب^۴ نکردندی^۵. و هر غریب که بدان شهر افتد و صنعتی داند^۶ چندانکه کفاف او باشد، مایه بدادندی تا او اسباب و آلتی که در صنعت او بکار آید بخریدی، و بمراد خود رسیدی^۷ و زر ایشان^۸ همانقدر که ستده^۹ بودی باز دادی. و اگر کسی از^{۱۰} خداوندان ملک و آسیاب^{۱۱} را ملکی خراب شدی و قوت آبادان کردن نداشتی، ایشان غلامان خود را نامزد کردند که بشدندی و^{۱۲} آن ملک و آسیاب^{۱۳} آبادان کردند، و از صاحب ملک هیچ نخواستندی. و آسیاها باشد در احسا که ملک سلطان باشد و بسوی^{۱۴} رعیت غله آرد کنند که هیچ نستانند، و عمارت آسیا و مزد آسیابان از مال سلطان دهند. و آن سلاطین را سادات میگفتند و وزرای ایشان را شاگرد^{۱۵} و در شهر احسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمیگردند، الا^{۱۶} آنکه مردی^{۱۷} عجمی^{۱۸} آنجا مسجدی ساخته بود، نام آن مرد علی بن احمد^{۱۹}، مردی مسلمان و^{۲۰} حاجی بود و متمول. و حاجیان که بدان شهر رسیدندی او تعهد کردی. و در آن^{۲۱} شهر خرید و فروخت و داد و ستد بسرب میکردند و سرب در زنیله بود، در^{۲۲}

- ۱ - نپ « واد » ندارد . ۲ - ب ، ط : میگردند . ۳ - نپ (در اصل) : خری (اصلاح مانند متن) . ۴ - ب : نخواستندی . ۵ - نپ مطالبت . ۶ - جمله : اگر زری ... در « ط » نیست . ۷ - کذا و ظاهراً : افتادی و ... دانستی . ۸ - کلمه از « ط » است . ۹ - ب ، نپ : از ایشان که (و بهمین مناسبت در حاشیه آورده : و ظاهراً « که » زیادی و سهواً نسخ است) . ۱۰ - کلمه در « ط » نیست . ۱۱ - در « نپ » الحاقیست . ۱۲ - ب ، نپ : اسباب . ۱۳ - ط : برای . (« ب » در حاشیه آورده : استعمال خریبی است « بسوی » بر فرض صحت نسخه بمعنی « برای ») . و حال آنکه بهیچوجه غریب نیست و در نظم و نشر قدما فراوانست و در شعر ناصر خسرو نیز . ۱۴ - سه کلمه اخیر در « ط » نیست ؛ نپ : شانزده ؛ ۱۵ - متن مطبوع : و الا . ۱۶ - ط : مرد . ۱۷ - نپ : با نام (بجای عجمی) سپس با نام را زده است و در حاشیه بجای آن نوشته : به آنجا . ۱۸ - نپ : محمد . ۱۹ - ب ، نپ « واد » ندارند . ۲۰ - نپ : این . ۲۱ - نپ : و در .

هر زنیلی شش هزار درم سنگ ، چون معامله کردند زنیلی شمردندی^۱ و همچنان برگرفتندی ، و آن نقد کسی از آن بیرون نبردی^۲ . و آنجا فوطه های نیکو بافند و بیصره برند ، و بدیگر بلاد . اگر کسی نماز کند او را باز ندارند ولیکن خود نکند . و چون سلطان^۳ بر نشیند هر که با وی سخن گوید ، او را جواب خوش دهد ، و تواضع کند^۴ . و هرگز شراب نخورند و پیوسته آسبی تنگ بسته با طوق و سرافسار بدر گورخانه^۵ بوسعید^۶ بنوبت بداشته باشند ، روز و شب^۷ ، یعنی چون بوسعید^۸ برخیزد بر آن اسب نشیند و گویند بوسعید^۹ گفته است فرزندان خویش را که چون من بیایم و شما مرا باز نشناسید ، نشان آن باشد که مرا با شمشیر^{۱۰} من گردن^{۱۱} بزنید ، اگر من باشم در حال زنده شوم^{۱۲} و آن^{۱۳} قاعده بدان سبب نهاده است تا کسی دعوی بوسعیدی نکند . و یکی از آن سلطان^{۱۴} در ایام خاقانی بغداد با لشکر بمکه^{۱۵} شده است و^{۱۶} شرمکه سده^{۱۷} و جمعی^{۱۸} مردم را در طواف^{۱۹} در گرد خانه کعبه بگشته^{۲۰} و حجر الاسود^{۲۱} از رکن بیرون کرده [د] با حسا برده^{۲۲} و گفته بود^{۲۳} این سنگ مقناطیس مردمست که مردم را از اطراف جهان خویشتن میکشد و ندانسته^{۲۴} که شرف و جلال^{۲۵} محمد مصطفی صلی الله علیه و آله^{۲۶} بدانجا می کشد ، که حجر از بسیار سالها باز آنجا بود و هیچکس با آنجا نمی شد . و آخر حجر الاسود^{۲۷} از ایشان باز خریدند و بجای خود بردند . و در شهر لحسا گوشت همه حیوانات فروشند چون گربه و سگ^{۲۸} و خر و گاو

- ۱ - نپ : بشردندی . ۲ - متن مطبوع : نبردانی . ۳ - نپ : و اگر کسی... و لکن . ۴ - نپ : سلطانان . ۵ - نپ : دهه ... کنند . ۶ - متن مطبوع : و با . ۷ - ب ، ط : ابوسعید . ۸ - ط : اینجا کلمه بنوبت ازود است . ۹ - ب : بشمشیر . ۱۰ - ب ، نپ : برگردن . ۱۱ - ط : برخیزم . ۱۲ - نپ : و این . ۱۳ - .. : سلطان . ۱۴ - متن مطبوع : سلطان . ۱۵ - ط : شهر مکه . ۱۶ - نپ : نهار بجای است و . ۱۷ - نپ : بستد (ط : بسته حاشیه) و سه نامه اسیر در آن است . ۱۸ - ب ، ط : و خلقی ؛ ط : جمعی از . ۱۹ - نپ : در طواف ، بنوبت . ۲۰ - نپ : گشته . ۲۱ - نپ : سگشده ؛ متن مطبوع : بگشته . ۲۲ - ط : از آن روز . ۲۳ - ب ، ط : برد . ۲۴ - ب ، نپ : بودند . ۲۵ - ب ، نپ : نماندند . ۲۶ - ط : و اگر به . ۲۷ - ب : ... علیه و آله . ۲۸ - ب : سگ و گربه .

و گوسپند و غیره، و هر چه فروشد سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش^۱ نهاده باشد، تا خریدار داند که چه میخورد. و آنجا سگک را فربه کنند همچون گوسپند معلوف، تا از فربهی چنان شود که رفتن نتواند^۲ بعد از آتش بکشند و بخورند^۳.

و چون از لحسا بجانب مشرق^۴ روند هفت فرسنگی دریاست. اگر^۵ در دریا بروند، بحرین باشد، و آن جزیره بیست پانزده فرسنگ طول آن، و شهری بزرگست و نخلستان بسیار دارد، و مروارید از آن دریا بر آورند. و هر چه غواصان بر آوردندی يك نیمه سلاطین لحسا را بودی. و اگر از لحسا سوی جنوب بروند به عمان رسند^۶ و عمان بر زمین عرب^۷ است ولیکن سه جانب او بیابان و بَرست که هیچکس^۸ آنرا نتواند بریدن. و ولایت عمان هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگست و گرمسیر باشد. و آنجا جوز هندی که نارگیل^۹ میگویند روید. و اگر از عمان بدریا روی^{۱۱} فرا مشرق روند، بیارگاه کیش^{۱۲} و مکران رسند. و اگر سوی جنوب روند بعدن رسند. و اگر جانب دیگر، بفارس رسند. و به لحسا چندان خرما باشد که ستورانرا بخرها فربه کنند، که وقت باشد که زیادت از هزار من بیکدینار بدهند^{۱۳}. و چون از لحسا سوی شمال روند بهفت فرسنگی ناحیتیست که آنرا قطیف میگویند، و آن نیز شهری بزرگ است و نخیل^{۱۴} بسیار دارد و امیری عرب بدر^{۱۵} لحسا رفته بود و یکسال آنجا نشسته و از آن چهار باره که دارد یکی بستده^{۱۶} و خیل^{۱۷} غارت کرده^{۱۸} و چیزی بدست نداشته بود با ایشان، و چون مرا بدید از روی نجوم پرسید^{۱۹} که آیا من میخواهم که^{۲۰} لحسا بگیرم توانم یا نه، که ایشان بی دینند. من هر چه مصلحت بود میگفتم. و نزدیک من هم^{۲۱} بدویان با اهل^{۲۲} لحسا نزدیک باشند^{۲۳} به بیدینی، که آنجا کس باشد که

۱ - ط: گوشش. ۲ - ب، نپ: نتواند رفتن. ۳ - ط، ب: آن میکشند و میخورند.

۴ - ط: بمشرق. ۵ - نپ: «اگر» ندارد. ۶ - ط: رسند. ۷ - ط: غرب.

۸ - ب: هیچکسی. ۹ - متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۰ - ط: نارگیل.

۱۱ - نپ: بازباروی. ۱۲ - نپ: کیو. ۱۳ - ط: دهند. ۱۴ - نپ: نخل. ۱۵ - ط: بلحسا؛ نپ:

(اصلاح جدید): بندز (در اصل مانند متن). ۱۶ - ب: ستده. ۱۷ - بجز «نپ»: وخیلی.

۱۸ - ب، نپ: کرد. ۱۹ - نپ: می پرسید. ۲۰ - ط: «که» ندارد. ۲۱ - کلمه در «ط» نیست.

۲۲ - نپ: باهل. ۲۳ - نپ: باشد.

یکسال آب بردست نژند، و این معنی که تقریر کردم از سر بصیرت گفتم نه چیزی از اراجیف که من نه ماه در میان ایشان بودم^۱ بیکدفعه نه بتفاریق، و شیر که نمیتوانستم خورد و از هر کجا آب خواستمی که بخورم شیر بر من عرض کردند، و چون نستمی و آب خواستمی گفتندی هر کجا آب بینی آب طلب کنی^۲ که آنکس را باشد که آب باشد^۳. و ایشان همه عمر هرگز گرمابه ندیده بودند و آب روان.

اکنون با سر حکایت رویم^۴. از یمامه چون بجانب بصره روانه شدیم بهر منزل که رسیدیم جای آب بودی و جای^۵ نبود، تا بیستم شعبان سنه ثلاث و اربعین و اربعمائه شهر بصره رسیدیم. دیواری عظیم داشت، الا آن جانب که با آب بود^۶ دیوار نبود، و آن آب شطست، و دجله^۷ و فرات که، بسرحد اعمال بصره بهم میرسند و چون آب جویره^۸ نیز بایشان میرسد آنرا شط العرب میگویند. و از این شط العرب دو جوی عظیم برگرفته اند که میان فم هر دو جوی يك فرسنگ باشد و سر هر دو را بر صوب قبله برانده^۹، مقدار چهار فرسنگ و بعد از آن سر هر دو جوی باهم رسانیده و مقدار یکفرسنگ دیگر يك جوی را هم بجانب جنوب برانده و ازین نهرها جویهای بیحد برگرفته اند و باطراف بدر برده و بر آن نخلستان^{۱۰} و باغات ساخته^{۱۱}. و این دو جوی یکی که بالاترست، و آن مشرقی^{۱۲} شمال باشد، نهر معقل گویند و آنکه مغربی^{۱۳} و جنوبیست^{۱۴} نهر ابله. و از این دو جوی جزیرهیی بزرگ حاصل شده است^{۱۵} که مربع طولانیست. و بصره بر کناره^{۱۶} ضلع اقصی^{۱۷} ازین مربع نهاده است^{۱۸} و بر^{۱۹} جانب جنوبی مغربی^{۲۰} بصره بریه است چنانکه هیچ آبادانی و آب و اشجار نیست، و در آنوقت

۱ - در «نپ» العاقبت. ۲ - کلمه در «نپ» نیست. ۳ - «ب» در خصوص عبارت بعد از ستاره در حاشیه آورده: کذا ایضا فی «نپ» (۲). ۴ - کلمه در «ط» نیست. ۵ - ب، نپ: و نه آب. ۶ - ط، متن مطبوع: «که» افزوده اند. ۷ - ط: رسیدیم که جای آب بودی و جای مسکن نبود؛ ب: رسیدیم جای آب بودی جای نبود. ۸ - ط: داشت. ۹ - نپ «و دجله» ندارد. ۱۰ - ط: جزیره؛ ب، نپ: جزیره. (متن از متن مطبوع است). ۱۱ - ط: و هر دو بجانب قبله روند؛ متن مطبوع: ... قبله برده. ۱۲ - نپ: با تبین. ۱۳ - نپ: ساخته اند. ۱۴ - ط: شرقی. ۱۵ - ط: غربی. ۱۶ - ط: جنوبی باشد. ۱۷ - ط: «است» ندارد. ۱۸ - نپ: کنار. ۱۹ - ط: ایسر. ۲۰ - متن مطبوع: هر.

آنجا رسیدیم شهر اغلب خراب بود و آبادانیها^۱ عظیم پراکنده که از محله‌یی تا محله‌یی مقدار نیم فرسنگ خرابی بود، اما در و دیوار محکم و معمور بود^۲ و خلق انبوه بود^۳ و سلطان را^۴ دخل بسیار حاصل شدی. و در آنوقت امیر بصره پسر باکالنجار دیلمی بود، که ملک پارس بود، وزیرش مردی پارسی بود و او را ابو منصور شهرمدان می‌گفتند و هر روز در^۵ بصره بسه جای بازار بودی: اول روز در یکجای^۶ داد و ستد کردند که آنرا سوق الخزاعة^۷ گفتندی؛ و میان^۸ روز بجایی که آنرا سوق عثمان^۹ گفتندی؛ و آخر روز جایی که آنرا سوق القداحین^{۱۰} گفتندی. و حال بازار آنجا چنان بود که آنکس را که^{۱۱} چیزی بودی بصراف دادی و از صراف خط بستدی و هر چه بایستی بخریدی و بهای آن بر صراف حواله کردی و چند آنکه در آن شهر بودی بیرون از خط صراف چیزی ندادی چون با آنجا^{۱۲} رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم. و میخواستیم^{۱۳} که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا^{۱۴} سرد بود و جامه نبود^{۱۵} و من و برادرم هر يك به لنگی^{۱۶} کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد. ^{۱۷} خرجینگی^{۱۸} بود که کتاب در آن مینهادم، بفر و ختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم^{۱۹} که بگرمابه بان دهم تا باشد که ما را درمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم^{۲۰}. چون آن درمکها پیش او نهادم در مانگریست^{۲۱} پنداشت که ما دیوانه‌ایم، گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند و نگذاشت که ما بگرمابه در رویم^{۲۲}. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم، کود کان در در گرمابه بازی

۱ - ط: آبادانی آنها. ۲ - کلمه در « نپ » نیست. ۳ - کلمه در « ب » و « نپ » نیست. ۴ - ط: آنرا. ۵ - ط: ابانك النجار؛ ب، نپ: اباکالنجار. متن تصحیح قیاسیست. ۶ - ط: در. ۷ - ب، نپ: یکجا. ۸ - ب، نپ: میانه. ۹ - ب، نپ: « که » ندارد. ۱۰ - متن مطبوع: چون... نپ: ... آنجا. ۱۱ - ط، ب، و خواستم. ۱۲ - نپ: ما را. ۱۳ - « ط » افزوده: که خود را بدان گرم کنیم. ۱۴ - نپ: نر لنگی. (بدر حاشیه آورده که « به » در متن باید زیادی باشد) (لنگه سابق درس ۱۰ استعمال شده است). اما این اظهار نظر بر اساسی نیست، و پوشیده معنی در بر کرده یا بشن کرده ندارد. ۱۵ - ط: ما را در حمام باید شدن. ۱۶ - نپ: خرچنگی. ۱۷ - نپ: کرده. ۱۸ - ط، ب: کنم. ۱۹ - ب، نپ: نگرمت. ۲۰ - ب، نپ: بدر رویم.

میکردند ، پنداشتند که ما دیوانگانیم^۱ در پی ما افتادند و سنگ می انداختند^۲ و بانگ میکردند . ما بگوشه‌یی باز شدیم و بتعجب در کار دنیا مینگرستیم^۳ و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست و هیچ چاره ندانستیم^۴ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابو الفتح علی بن احمد میگفتند ، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، بصره آمده با ابناء و حاشیه و آنجا مقام کرده ، و اما در شغلی نبود، پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر صحبتی بودی و بهر وقت نزد او تردد کردی و این^۵ پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند ، احوال مرا نزد وزیر بازگفت . چون وزیر بشنید مردی را با اسبی نزد یک من فرستاد که چنانکه هستی بر نشین و نزدیک^۶ من آی . من از بد حالی و برهنگی شرم داشتم^۷ و رفتن مناسب ندیدم^۸ رقعہ‌یی نوشتم و عذری خواستم^۹ و گفتم که بعد ازین بخدمت رسم و غرض من دو چیز بود یکی بی نوایی ، دویم گفتم همانا او را تصور شود که مرا^{۱۰} در فضل مرتبه بیست زیادت ، تا چون بر رقعہ من اطلاع یابد^{۱۱} قیاس کند که مرا اهانت چیست ، تا چون بخدمت او حاضر شوم خجالت نبرم . در حال سی دینار فرستاد که این را ببهای تن جامه بدهید . از آن دو دست جامه نیکو ساختیم^{۱۲} و روز سیوم بمجلس وزیر شدیم ، مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن ، و چهار پسر داشت ، بهترین جوانی فصیح و^{۱۳} ادیب و^{۱۴} عاقل و او را رئیس ابو عبدالله احمد بن علی بن احمد گفتندی ، مردی شاعر و دیر بود و جوانی خردمند و پرهیزگار^{۱۵} ما را بنزدیک^{۱۶} خویش بازگرفت و از اول شعبان تا نیمه رمضان آنجا بودیم ، و آنچه آن اعرابی کرای^{۱۷} شتر

۱ - ط : دیوانه ایم . ۲ - ط : می آختند . ۳ - ط ، پ : مینگرستیم .
 ۴ - ط : نتوانستیم . ۵ - ط : و این شخص . ۶ - ط : نزد ، پ : بنزدیک . ۷ - « نپ »
 « واو » ندارد . ۸ - « نپ » دو کلمه اخیرا ندارد . ۹ - « نپ » در اصل « خواستم » را ندارد
 و فقط با مرکب سرخ بخط جدید دو حاشیه افزوده است . ۱۰ - ط : من را . ۱۱ - ط :
 بیاید . ۱۲ - ب : ساختم . ۱۳ - پ : و او ندارد . ۱۴ - « پ » افزوده : بود .
 ۱۵ - ط ، ب : نزدیک . ۱۶ - ط : برای .

بر ما داشت به سی^۱ دینار، هم این وزیر بفرمود تا بدو^۲ دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند. خدای تبارک و تعالی همهٔ بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، بحق الحق و اهلہ. و چون بخواستم رفت ما را بانعام و اکرام براه دریا گسیل کرد چنانکه در کرامت و فراغ پیارس رسیدیم، از برکات آن آزاد مرد، که خدای عز و جل از آزاد مردان خوشنود باد.

در بصره بنام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام^۳ سیزده مشهدست، یکی از آن [را] مشهد بنی مازن^۴ گویند و آن آنست^۵ که در ربیع الاول سنهٔ خمس و ثلاثین از هجرت نبی^۶ امیر المؤمنین علی^۷ علیه السلام^۸ بصره آمده است و عایشه رضی الله عنها^۹ بحرب آمده بود و امیر المؤمنین^{۱۰} دختر مسعود نهشلی^{۱۱}، لیلی، رابزنی کرده^{۱۲} بود و این مشهد سرای آن زنست و امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد و دو روز در آن خانه مقام کرد و بعد از آن بجانب کوفه بازگشت. و دیگر مشهدیست در پهلوی مسجد جامع که آنرا مشهد باب الطیب گویند، و در جامع بصره چوبی دیدم که درازی آن سی ارش بود و غلیظی^{۱۳} آن پنج شبر و چهار انگشت بود و یکسر آن غلیظ تر بود و از چوبهای هندوستان بود، گفتند که امیر المؤمنین^{۱۴} آن چوب را برگرفته است^{۱۵} و آنجا آورده است^{۱۶}. و باقی این یازده مشهد دیگر هر یک بموضع دیگر بود و همه را زیارت کردم. و^{۱۷} بعد از آن که حال دنیاوی مانیک شده بود^{۱۸} و^{۱۹} هر یک لباسی پوشیدیم، روزی بدر آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا گذاشتند، چون از در در رفتیم گرمابه بان و هر که آنجا بودند^{۲۰} همه بر پای خاستند^{۲۱} و بایستادند^{۲۲} چندانکه ما در حمام شدیم، و دلاک و قییم^{۲۳} در آمدند و خدمت کردند، و بوقتیکه بیرون آمدیم هر که در مسلخ^{۲۴}

۱ - نی : سی . ۲ - نی : ازو . ۳ - ب ، نب : صلوات الله علیه . ۴ - نی : مازن . ۵ - متن مطبوع ، ط : همان آنست . ۶ - ب ، نب : علیه الصلوة والسلام . ۷ - کلمه در «ط» نیست . ۸ - رضی الله عنها در «ط» نیست . ۹ - نی : نهشل . ۱۰ - ط : خواسته . ۱۱ - ط : متن مطبوع : که . ۱۲ - ب ، غلط . ۱۳ - «نی» «است» ندارد . ۱۴ - «نی» «واو» ندارد . ۱۵ - ط شد . ۱۶ - «واو» از «ط» است ؛ متن مطبوع : که . ۱۷ - ط : بود . ۱۸ - ط : خواستند . ۱۹ - کلمه در «ط» نیست . ۲۰ - «ط» افزوده : همه . ۲۱ - ط . هر در مسلخ ، متن مطبوع : . . . مسلخ .

گرمابه بود همه برپای خواسته^۱ بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه حمامی بیاری از آن خود می گوید^۲ این جوانان آناند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان^۳ ایشان ندانیم، من بزبان^۴ تازی گفتم که راست میگویی ما آنیم که پلاس پاره بر^۵ پشت بسته بودیم. آن^۶ مرد خجل شد و عذرها خواست، و این هر دو حال در مدت بیست روز بود، و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که بشدت^۷ می که از روزگار پیش آید نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار جلّ جلاله و عظیم نواله نا امید نباید شد که او تعالی رحیمست.

صفت مد^۸ و جزر بصره و جویهای آن - دریای عمان را عادتست که در شبانروزی^۹ دوباره مد بر آورد چنانکه مقدار ده گز آب ارتفاع گیرد و چون تمام ارتفاع گیرد بتدریج جزر کند و فرو نشستن گیرد تا ده دوازده گز و آن ده گز که ذکر می رود بصره بر عمودی بادید آید که آن را قایم کرده باشند یای دیواری^{۱۰}، و الا اگر زمین هامون بود، و نه بلندی بود، عظیم دور برود. و^{۱۱} چنانست که دجله و فرات که نرم میروند، چنانکه بعضی مواضع محسوس نیست که بکدام طرف میروند، چون دریا مد کند قرب چهل فرسنگ آب ایشان مد^{۱۲} کند و چنان شوند^{۱۳} که پندارند باز گشته است و بیال^{۱۴} بر می رود، اما بمواضع دیگر از کناره های دریا بنسبت بلندی و هامونی زمین باشد؛ هر کجا هامون باشد آب بسیار^{۱۵} بگیرد و هر جا بلند باشد کمتر بگیرد. و این مد و جزر گویند^{۱۶} تعلق بقمر دارد که بهر وقت قمر بر سمت^{۱۷} رأس و راجل^{۱۸} باشد، و آن عاشر و رابع^{۱۹} است^{۲۰}، آب در عایت مد باشد. و چون قمر بر دو افق یعنی افق مشرق و

۱ - ط: خواسته. ۲ - کذا و ظاهراً گفتی یا عبارات چنین بوده است: در آن میانه شیدیم که حمامی. ۳ - ص، ب. جوانانند. ۴ - ط: بزبان. ۵ - ط: بر زبان. ۶ - ب، ن: پاره در پشت. ۷ - ط: متن مطبوع و ن. ۸ - ط: شبانه روزی. ۹ - ن: پ (رو آن ده گز) ندارد. ۱۰ - ص، ب. پلاس پاره. ۱۱ - و او از «نپ» است. ۱۲ - ن: سدام. ۱۳ - ص: شود. ۱۴ - بیالای. ۱۵ - ص، ن: بسیار آب. ۱۶ - ط: و این را. و متن. ۱۷ - ص: سمت. ۱۸ - ط: متن مطبوع: راجل. ۱۹ - ن: رابع. ۲۰ - است، ص، ب: نسبت. ن: نیز ندارد.

و مغرب باشد غایت جزر باشد . دیگر آنکه چون قمر در اجتماع و استقبال شمس باشد آب در زیادت باشد ، یعنی مدّ در بین اوقات بیشتر باشد ، و ارتفاع بیش گیرد ، و چون در تریعات باشد آب در نقصان باشد، یعنی بوقت مدّ علّوش چندان نباشد و ارتفاع نگیرد که بوقت اجتماع و استقبال بود، و جزرش از آن^۱ فروتر نشیند که بوقت اجتماع و استقبال می نشست . پس بدین دلایل میگویند که تعلق این مدّ و جزر از قمرست ، والله تعالی اعلم .

و شهر ابله [را] که بر کنار نهرست و نهر بدان موسوم است، شهری آبادان دیدم، با قصرها و بازارها و مساجد و اربطه که آنرا حد و وصف نتوان کرد، و اصل شهر بر جانب شمال نهر بود و از جانب جنوب نیز معآتها و مساجد و اربطه و بازارها بود و بناهای عظیم بود چنانکه از آن تزه^۲ تر در عالم نباشد و آن را شاطی^۳ عثمان میگفتند. و شط^۴ بزرگ، که آن فرات و دجله است و آن را شط العرب گویند، بر مشرقی ابله است و نهر^۵ بر جنوبی، و نهر ابله و نهر معقل ببصره بهم رسیده اند و شرح آن در مقدمه^۶ گفته آمده است. و بصره را بیست ناحیت^۷ است که در هر ناحیت مبالغی دیها^۸ و مزارع بود.

صفت اعمال بصره - حشان^۱ . ثربه^۲ (؟) . بالاس . عقرمیان^۳ . المقیم^۴ ، نهر العرب^۵ . شط العرب . معد^۶ سام^۷ . جعفریة المشان^۸ . الصمد الجونه^۹ ، جزیره - العظمی، مروت الشریر^{۱۰} . جزیره العرش العمیده^{۱۱} . جوبره المفردات^{۱۲} . و گویند که آنجا

۱ - « از آن » در « ط » نیست . ۲ - نپ : بازار . ۳ - ط : تربه .
 ۴ - ب : شق ؛ نپ : نسق ؛ ط : دمشق . (متن از معجم البلدان است) . ۵ - ط : شطی .
 ۶ - ط ، متن مطبوع : شهر . ۷ - (مقدمه ، یعنی سابق و پیش از این ، حاشیة ب) .
 ۸ - متن مطبوع : ناحیتی . ۹ - ط ، متن مطبوع : مبالغی از دیها . ۱۰ - کذا : (خشخشان ؟)
 ۱۱ - ب ، نپ : ثربه (؟) . ۱۲ - ط : عقرمیان . ۱۳ - در معجم البلدان دیده نشد . ۱۴ - ب : سعد .
 ۱۵ - ط : جعفریة المثال . ۱۶ - ط : جزیره المفردات . در « نپ » اعمال بصره چنین آمده است : حسان بشر عقرم صبیان المفتح و نهران حدیث شط العرب سعید سلم جریره اسر بلبل السان الضیر العوت جزیره العظمی مسرقال جزیره ابن القنیمة السریک جزیره القرس الابله عبداللناف المحرری موعید و المفردات (۲۱) که ازین میان فقط مسرقانان (بجای مسرقال) صحیح است .